

دادگاه حافظ

دادخواست شخص ثالث در رابطه با یک جانباز

نمی‌کنیم، فدای سهمیه‌ی کنکور می‌کنید؟ آیا کنکور اول و آخر زندگی‌ست؟

بنده خیلی خوشحال می‌شدم که حق عزیزان جانباز که سرمایه‌های ملی کشورمان هستند به‌صورت مادی طبق فرمایش حضرت عالی «زمین، کیوسک روزنامه‌فروشی، بخاری، رادیو، تلویزیون، فرش، مجوز آژانس تاکسی و...» ادا می‌شد و سهمیه‌ی پیوند مغز تا چند درصد از سفره‌ی پاک آموزش عالی حذف می‌شد. از علم نمی‌شود به کسی کادو داد و قسط علمی پرداخت. سهمیه یعنی توان بخشیدن بر ناتوانی که می‌خواهد آینده‌ی مدیریت و سرنوشت کشور را عهده‌دار شود. زمانی که بیست و پنج صدم نمره را در دانشگاه‌های معتبر ایران و جهان برای کسب نمره‌ی قبولی به دانشجو نمی‌دهند، چه‌گونه می‌توان به داوطلب کنکور گفت که شما درست است که تست‌های فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، ادبیات، زبان انگلیسی، فلسفه و منطق را ۲۰ درصد جواب داده‌ی، اما این‌طور نیست! شما این‌ها را ۷۰ درصد پاسخ صحیح گفته‌ی و حق داری در بهترین دانشگاه‌ها تحصیل بکنی و مصداق «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» گردی؟!

پدر خوب: آموزش علوم و کنکور نیز مثل نفت، گاز، برق، فضای سبز، کوه، دریا و... بیت‌المال هستند و اگر به این بیت‌المال دستبرد بزنی، حتی با قوانین مصوب که قانون معمولاً اجازه نمی‌دهد، باید در پیشگاه صاحب «ن والقلم» پاسخ‌گو باشیم.

آیا می‌دانید که عوارض کم‌سوادی و هل دادن کم‌سواد در جامعه با سهمیه یعنی چه؟ یعنی فاجعه، یعنی پرورش مشکوک عالم، دانشجو و استاد. یعنی راه نشان دادن به این‌که کلید کنکور، سهمیه است نه آموخته‌ها، بی‌خوابی‌ها، مطالعه‌ها، سردردها، اضطراب‌ها. من به‌عنوان یک دانشگاهی از کلیه‌ی عزیزان **ماهنامه‌ی حافظ** و خوانندگان گرامی‌اش، بالاخص جناب پروفسور امین تقاضامندم برای دختر بزرگوار این پدر فرهیخته، طلب کمک‌های آموزشی و نقدی بنمایند و بنده نیز به‌عنوان یک هم‌وطن می‌توانم جزوات این خواهر را اگر رشته‌ی تحصیلی‌اش به حقیر اعلام شود، تهیه و از طریق پست پیش‌تاز از اردبیل به دولت‌سرایشان ارسال دارم. بدانیم و بدانیم که یکی از عوارض سهمیه‌بندی علم، فرار مغزهاست. با نگاه به آینده، از پیوند مغز استفاده نکنیم. ■

□ این جانب، مهندس ودود آقامعلی‌زاده، مقیم اردبیل، تبعه‌ی جمهوری اسلامی ایران و در دانشگاه شاعلم. در پاسخی کوتاه که می‌توانست مفصل‌تر از این تصدیح هم باشد، نسبت به دادخواست آقای احمد لطیفی با عنوان «دادگاه حافظ، دادخواست یک جانباز» درج شده در صفحات ۸۸ و ۸۷ ماهنامه‌ی متین **حافظ** شماره‌ی ۳۱، به‌عنوان شخص ثالث عرض می‌کنم که از «از اسب افتادن اشکالی ندارد از اصل افتادن درد و ننگ است».

اما بعد، آقای نگارنده‌ی محترم و دردمند «دادخواست یک جانباز»، بنده طرف حساب مستقیم شما نیستم، اما عرض می‌کنم که اغلب انسان‌ها در بیان آرمان‌های خود با دشواری روبه‌رو هستند و این دشواری حتا در مواردی که آرمان نسبتاً روشن و واضح است، نیز وجود دارد. نامه‌ی حضرت عالی نشانگر نوعی فاصله بین آرمان‌هایتان و واقعیات روز بوده و هراس و بیمی در درون ذهن شما نهفته است.

آقای دادخواه عزیز: وقتی فاصله‌ی بین آرمان دینی، فرهنگی، ملی و... و واقعیت موجود و فعلی جامعه بروز می‌کند، خواه عامل آن خودمان یا دیگران (دختر آخری جناب‌عالی) که گویا «سخت‌نیا» به سهمیه‌ی جانبازی بابا دارد» از دو طریق می‌تواند کاهش یابد: اول، اقدام عملی برای نزدیک کردن واقعیات به آرمان‌ها که این حلقه با تاخیر زمانی توأم خواهد شد، همان عاملی‌ست که باعث ناکامی و یأس و کشتش هیجانی شما و دختر عزیزتان شده است.

دوم، دست‌زدن به راه‌حل مقطعی‌ست، یعنی دست برداشتن از آرمان گذشته و اقتصادی کردن آن و پیوستن به واقعیت موجود جامعه. اما با این قصه‌ها نیز درد شما پایان‌ناپذیر نخواهد شد. چرا که کشتش هیجانی و زیر پا گذاشتن هر آن‌چه در نظر شما در گذشته والا بوده و شما را جانباز کرده، ذهن‌تان را آن‌قدر مشغول نموده که استفاده از سهمیه‌ی کنکور برای دخترتان «مهم و حیاتی» شده است و «طفلی‌کی دختر[تان] پشت کنکور مانده» است و سروده‌هایی به جناب دکتر حداد عادل، رییس مجلس و جناب مهدی کروبی، رییس حزب اعتماد ملی نوشته‌اید.

پدر خوب: چه لزومی دارد که شما به‌خاطر کنکور و سهمیه‌ی آن که آسیب‌شناسی این مهم صدها صفحه می‌طلبد، آرمان‌های انتخابی نه اجباری گذشته‌ی خود را که ما به خوب یا بد بودن آن قضاوت